

بررسی کنایات شاهنامه در بخش تاریخی

دکتر هادی خدیور، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان
ملوک شفیعی اقدم، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی واحد همدان

چکیده

شاهنامه یکی از شاهکارهای معدود ادبیات جهان به شمار می‌رود که با توجه به محتوای غنی آن از یک سو و اهمیت آن برای زبان فارسی از سوی دیگر، و این که شاهنامه کهن‌ترین اثری است که به طور کامل به دست ما رسیده، تأثیر آن در سراسر ادب فارسی مشهود است. در این اثر عظیم، فردوسی برای بیان افکار و اندیشه‌هایش نیروی تخیل را به کار می‌گیرد و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او بازتابی هنرمندانه می‌یابد. او از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان و قوی‌ترین راه القای معانی است در مقایسه با دیگر صور خیال بیشترین بهره را می‌گیرد. این مقاله، پژوهشی است در مورد جمع‌آوری و تنظیم کنایه‌های موجود در بخش تاریخی شاهنامه که همراه شاهد مثال ارائه شده است. حاصل این پژوهش از این قرار است که بیشتر کنایات استخراج شده‌ی بخش مذکور از نوع کنایه‌ی فعلی از گونه‌ی ایما می‌باشد که بسیاری از کنایات به کار رفته در آن در زندگی امروز کاربرد دارند و برخی از آن‌ها مخصوص شاهنامه است که در دیگر آثار منظوم و منثور حماسی می‌تواند کاربرد داشته باشد.

کلید واژه‌ها

کنایه، فردوسی، شاهنامه‌ی فردوسی، صور خیال

مقدمه

زبان و ادبیات جلوه گاه اندیشه، آرمان، فرهنگ و تجارب یک جامعه است. انسان‌ها در گذر زمان از زبان برای انتقال پیام‌ها، عواطف و اندیشه‌های خویش بهره جسته‌اند و از ادبیات که زبان برتر است به عنوان ابزاری در انتقال بهتر، بایسته تر و مؤثرتر اندیشه‌ی خود استفاده کرده‌اند. ادبیات در تلطیف احساسات، پرورش ذوق و ماندگار کردن ارزش‌ها سهمی بزرگ و عمده بر دوش داشته است. به همین دلیل هر اندیشه ای که در قالب مناسب خویش ریخته شود پایا و مانا خواهد بود.

بنابراین "سخنور زبان را چونان مایه‌ی آفرینش هنری به کار می‌گیرد؛ اما تنها بدان بسنده نمی‌کند که اندیشه‌ی خویش را به شنوندگان و خوانندگانش برساند، اگر چنین کند هنرمند و سخنوری به گوهر و توانا نیست. او اندیشه‌ی خویش را به یاری انگیزه می‌پرورد. اندیشه آن گاه که با انگیزه در آمیخت، پیام هنری را در ادب پدید می‌آورد؛ اندیشه برای سر، انگیزه برای دل." (کزازی، 19:1368)

شعر نیز یک زبان است لیکن زبانی که از حدود نثر گذشته و به زبان مستقلی دست پیدا می‌کند به عبارت دیگر شعر ساخت عمیق زبان است و شاعر می‌کوشد تا با شکستن بنیان دستور و آمیختن شکل و محتوا، شعر را از سطح به عمق هدایت نماید. دکتر شفیعی کدکنی می‌گوید: «هیچ تجربه ای از تجربه‌های انسان که می‌تواند موضوع شعر قرار گیرد، بی تأثیر و تصرف خیال، ارزش هنری و شعری پیدا نخواهد کرد و هر حادثه ای هنگامی موضوع شعر است که از شهود حسی و خیال شعری انسان شاعر، رنگ پذیرفته باشد.» (شفیعی کدکنی، 27:1366)

و آنچه در شعر و با توسّعی بیشتر، آنچه در حوزه‌ی ادب، به عنوان عامل بیانی مطرح است و در نظر قدما، ماده‌ی اصلی مباحث علم بیان را تشکیل می‌داده است، عنصر خیال یا شیوه‌ی تصرّف گوینده در ادای معانی است؛ و اهل ادب، به میزان استعداد و توانایی خود در خلق و آفرینش، از صورت‌های گوناگون خیال و شیوه‌ی ادای معانی به طریق غیر مستقیم استفاده

از خود تأثیر نکرده است بلکه بر ادبیات توده نیز اثرگذار بوده است. آن گونه که دکتر ذبیح الله صفا در این باره می‌گوید: «اهمیت شاهنامه در ادبیات فارسی زیادتر از آن است که در باب آن به بحث و تحقیقی حاجت باشد، این آیت فصاحت و بلاغت و قرآن عجم و آیینی تمام نمای معرفت و دانش، حاوی افکار گوناگون حماسی و غزلی و حکمی و بلندترین و عالی‌ترین و زیباترین و شیواترین سخنان فارسی است.» (صفا، 1369:215) زیرا شاهنامه به اعتبار آن که یکی از شاهکارهای معدود ادبیات جهان است، چه از نظر محتوا و معانی و چه از نظر زبان و بیان، یکی از مهمترین ارکان دوام و انتشار زبان ملی ما بوده و هست. ارزش این شاهکار ادبی برای ما مهم و درخور آن است که وقت و همت و نیروی ذهنی محققان درباره‌ی آن صرف شود.

و اما قبل از پرداختن به بحث کنایه لازم است مطالبی درباره‌ی ضرورت و سابقه‌ی فرهنگ نویسی آورده شود.

زبان فارسی که استوارترین ارکان ملیت ایرانیان است، از جهت کثرت نوشته‌های منثور و منظوم در مواضع مختلف، یکی از پرمایه‌ترین زبان‌های جهان به شمار می‌رود. در مدتی قریب به ده قرن گویندگان و نثرنویسان بزرگ این زبان را به مقامی رسانیده‌اند که می‌تواند دقیق‌ترین معانی و لطیف‌ترین احساسات و عمیق‌ترین افکار را به فصیح‌ترین وجه تعبیر و به بدیع‌ترین صورت و قالب بیان کند. در طی این قرون زبان فارسی دری به تدریج وسعت یافت، و در نظم و نثر لغات و ترکیبات بسیار از زبان‌های فرعی و نیز از السنه‌ی بیگانه در آن راه یافت؛ و برای بیان معانی و افکار، تعبیرات متنوع و مختلف در آن ابداع شد، و به تدریج هر چند مدت بر آن می‌گذشت؛ بر ثروت و غنای زبان فارسی افزوده گشت، تا امروز که پس از ده یازده قرن تحول و کمال چنین میراثی پر بها به دست ایرانیان رسیده است. وظیفه‌ی ایرانیان است که این میراث ارجمند را با کمال امانت به اخلاف خود بسپارند و این مقصود آن گاه حاصل می‌آید که در لغت فارسی آثاری جامع تألیف شود. (دهخدا، 1337، ج 1: 397)

دوره‌ی سامانیان این زبان، ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است.

در زمانی که فارسی دری بنای انتشار را گذاشته مردم قلمرو زبان پهلوی خود را به کتاب‌هایی نیازمند داشته‌اند که زبان دری را بدیشان بیاموزد، و این مقدمه‌ی فرهنگ نویسی زبان فارسی کنونی یعنی زبان دری است.

تا اوایل قرن یازدهم کتابی در لغت فارسی به دست فرهنگ نویسان ایران و هندوستان بوده است که پیداست کتاب کوچکی بوده و فرهنگ نویسان نام آن را «رساله‌ی ابوحفص سعدی» یا «فرهنگ ابوحفص سعدی» آورده اند. در هر صورت چنان می‌نماید که فرهنگ نویسی برای زبان دری تنها در قرن پنجم معمول شده و این زمانی است که زبان دری خرده خرده در نواحی دیگر ایران که قلمرو اصلی آن نبوده انتشار می‌یافته است.

قدیم‌ترین کتابی که در این زمینه هست «لغت نامه» تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی الطوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است. ظاهراً پس از تألیف لغت نامه‌ی اسدی تا مدت‌های مدید در ایران دیگر کتابی نظیر آن تألیف نکرده‌اند و همین کتاب مرجع همه بوده است. گویا پس از فرهنگ اسدی تنها در قرن نهم در هندوستان بار دیگر بدین کار دست زده‌اند و آن هم بدین جهت بوده است که در قرن نهم هر روز بر عده‌ی سلسله‌های پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند افزوده می‌شد و مردم هند که از ایران دور بودند بیش از پیش به یاد گرفتن زبان فارسی که زبان همه‌ی این دربارها و حکومت‌ها بود نیازمند می‌شدند یکی از نخستین کتاب‌های لغت که در هند تألیف شده «ادات الفضلا» تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی است ملقب به هاروال که در 822 به پایان رسیده و پس از آن شرف نامه‌ی احمد منیری یا فرهنگ ابراهیمی تألیف ابراهیم قوام الدین فاروقی است که در 878 خاتمه یافته است. پس از آن عده‌ی بسیار از این گونه کتاب‌های لغت در هندوستان تألیف کرده‌اند و دامنه‌ی این کار هنوز ادامه دارد. در ایران گویا پس از این که قرن‌ها دنباله‌ی این کار را رها کرده‌اند تنها

فارسی کمک‌های شایانی کرده و مهر جاودانگی بر صحیفه‌ی زبان فارسی زده‌اند و تلاش‌های درخوری برای ثبت و معرفی این بخش از عناصر زبان فارسی صورت گرفته است که هر کدام واجد ارزش‌های خاصی است. شاهنامه‌ی فردوسی نیز به عنوان یکی از بزرگترین منابع و مأخذ برای تمام پژوهشگران ادب فارسی دارای تعبیر کنایی فراوانی است که دریافت معانی آنها می‌تواند پاره‌ای از مشکلات را حل نماید. چرا که خواننده برای دریافت معانی ترکیبات و تعبیر کنایی متون کهن فارسی ناچار از رجوع به فرهنگ هاست تا گره کار را به نحوی بگشاید. تاکنون در بررسی تصویری شاهنامه «بحث کنایه» در زبان فارسی آثار ارزشمندی تألیف شده است که از جمله می‌توان به «فرهنگ کنایات سخن» حسن انوری که به سال 1383 به چاپ رسیده اشاره نمود. این فرهنگ در دو جلد کنایات مختلف را از آثار چند تن از شاعران و نویسندگان از جمله شاهنامه‌ی فردوسی استخراج کرده و آن را به ترتیب الفبایی ترتیب داده است. علاوه بر این کتاب، پوراندخت برومند در سال 1380 به طریق الفبایی برخی از ترکیب‌ها و عبارتهای کنایی، استعاری، مجازی، اغراق و... را با قید مثال‌هایی از شاهنامه در کتابی به نام «فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه‌ی فردوسی» فراهم آورده است.

اثر دیگری، کتاب «نامه‌ی باستان» میر جلال الدین کزازی است که در سال 1386 مؤلف در کتاب 9 جلدی به شرح ابیات شاهنامه پرداخته و برخی از لغات، اصطلاحات، نام‌ها و جاهای شاهنامه و ترکیبات کنایی و استعاری و... را شرح داده است.

در کتاب دیگری به نام «واژه‌نامه‌ی شاهنامه»، پرویز اتابکی به سال 1386 به شرح برخی لغات، نام‌ها و جاها و اصطلاحات شاهنامه پرداخته است و در ضمن آن‌ها تعدادی از کنایات شاهنامه را نیز مشخص نموده است.

آثار بسیار دیگری در این مورد به تألیف رسیده است که ناگزیر برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از معرفی آن‌ها پرهیز می‌گردد.

در مقاله‌ی حاضر به کنایات موجود در بخش تاریخی شاهنامه به هدف شناسایی کنایات به

ایراد معنی، همین «کنایه» است، همان گونه که مجاز، تشبیه و استعاره، راه‌های دیگر بیان اندیشه و انتقال معنی به ذهن دیگرانند. شیوه‌ی غیر مستقیم بیان (کنایه) به قول دکتر شفیعی کدکنی، یکی از صور خیال است که در ادب و شعر هر زبانی وجود دارد و از دیرباز ادیبان و شاعران به آن توجه داشته‌اند. ایشان از قول «مالارمه» می‌گویند: «اگر چیزی را به همان نام که هست یعنی به نام اصلی خودش بنامیم، سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده ایم زیرا کوششی که ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازنده‌ی خیال دارد بدین گونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جست و جوست به صورت ناچیزی در می‌آید.» (شفیعی کدکنی، 1366: 139)

علت دیگر این است که گاهی بی‌پرده سخن گفتن خطر و دشواری دارد و گوینده به کلام خود رنگی از ابهام و ابهام می‌زند تا خود را از ورطه‌ی اتهام و خطر برهاند. و یا بسیاری از الفاظ به خاطر رعایت آداب اجتماعی و احتراز از هرگونه ناخوشایندی در گفتار کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و غالباً از آن‌ها با الفاظ و عبارات وصفی کنایه آمیز یاد می‌شود. این گونه الفاظ و واژگان را الفاظ حرام می‌نامند. و نیز آگاهی دادن مخاطب بر عظمت ملزوم کنایه، امتحان کردن هوش و استعداد مخاطب، به کار گرفتن واژه‌ی زیباتر از آنچه منظور ماست، مبالغه، اختصار و آگاهی دادن از سرنوشت کسی، از عواملی است که سبب می‌شود از ذکر صریح در سخن پرهیز شود. به همین سبب است که گویندگان و نویسندگان از بیان بسیاری مضامین که گوش از شنیدن آن‌ها انکار دارد و ذوق سلیم آن را نمی‌پذیرد، دوری می‌کنند و به ترفندی شاعرانه روی می‌آورند که تأثیر سخن را دو چندان می‌کند. یکی از این ترفندهای شاعرانه، در قلمرو بیان، کنایه است.

کنایه و انواع آن

کنایه در اصطلاح علوم بلاغی عبارتست از کاربرد کلمه یا کلام در جایی که کلام علاوه بر معنای غیر حقیقی، اطلاقی بر معنای حقیقی نیز راست می‌آید. مثلاً: «وقتی کسی در بحث با

و ایما آن کنایه ای است که وسایط اندک و مقصود آشکار باشد. مثل: «رخت بر بستن» و «سپر افکندن» که کنایه از «سفر کردن و رفتن» و «تسلیم شدن» است. ایما در زبان امروز هم کار برد دارد و به طور کلی رایج‌ترین نوع کنایه است. (شمیسا، 1374: 99-96)

کنایه و انواع آن

با توجه به مطالب مطرح شده می‌توان گفت که «شاهنامه از نظر تنوع حوزه‌ی تصویر، در میان دفاتر شعر فارسی، یکی از شاهکارهای خیال شاعرانه‌ی سرایندگان زبان پارسی است و صورخیال فردوسی محدود در شکل‌های رایج تصویر، که استعاره و تشبیه است، نیست.» (شفیعی کدکنی، 1366: 448) بلکه فردوسی برای بیان افکار و اندیشه هایش نیروی تخیل را به کار می‌گیرد و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او بازتابی هنرمندانه می‌یابد. در این میان از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان در گفتار عامه‌ی مردم و امثال و حکم رایج در زبان و قوی‌ترین راه القای معانی است بهره می‌گیرد و در آن بیش از دیگر تصاویر به کنایه می‌پردازد هر چند تصاویر خیالی دیگر نیز از نظرش دور نمی‌ماند. اینک در بازکاوی گونه‌های کنایه در شاهنامه به مواردی از این کنایه‌ها اشاره می‌شود که در زندگی امروز کاربرد بسیار دارد.

آبرو یافتن: عزت یافتن، کسب شرف کردن

برو پیش فغفور چینی بگو

که نزدیک ما یافتی آبرو (ب1642، ج 7)

آبرو پُرچین داشتن (کردن): خشمگین بودن

سوی حجره‌ی خویش رفت آرزوی

زمهمان بیگانه پُرچین بُروی (ب936، ج 7)

از چشم خون باریدن: سخت خشمگین بودن

چو بهرام زان کاخ آمد برون

تو گفתי بیارید از چشم خون (ب1444، ج 8)

از موباریکتر: ظریف، شکننده، حساس

جهان از شب تیره تاریکتر

دلی باید از موی باریکتر (ب2894، ج 8)

باد در دست: دست خالی

که بختش پس پشت او برنشست

ازین تاختن باد ماند به دست (ب309، ج 7)

بددل شدن: بدگمان شدن

ز گفتار، بد شد دل کیقباد

زرنجش به دل برنکرد ایچ یاد (ب42، ج 8)

بد زبان: عیب گو، ناسزا گوینده

که یک چند باشد به ری مرزبان

یکی مرد بی دانش بد زبان (ب3059، ج 9)

برسر زدن: سخت آزدن

به جای کسی گر تو نیکی کن

مزن بر سرش تا دلش نشکنی (ب9، ج 8)

به خاک رفتن: مردن

سپر دم ترا جای و رفتم به خاک

سپر دم روان را به یزدان پاک (ب382، ج 6)

به دست گرفتن: اداره کردن

بیامد به تختِ کیان برنشست

گرفت این جهانِ جهان را به دست (ب، 2، ج 9)

پشت گرم به کسی بودن: از حمایت کسی برخوردار بودن

همیشه تن و جانَت پُر شرم باد

دلت شاد و پشتت به ما گرم باد (ب 2122، ج 8)

تَر و خشک: همه چیز، همه کس

اگر بیخ حنظل بُود تَر و خشک

نشاید که بار آورد شاخ مشک (ب 755، ج 8)

تندی کردن: عصبانی شدن، خشم گرفتن

ستون خرد، بردباری بُود

چو تندی کند تن به خواری بُود (ب 17، ج 8)

جان به سر آمدن: جان به لب آمدن، به حال مرگ افتادن

بیاید مرا از بدش جان به سر

نه تن ماند ایدر، نه بوم و نه بر (ب 616، ج 9)

چشم رسان بودن: نظر بد داشتن، چشم زخم زدن

هر آن کس که او راه دارد نگاه

بخسید برین گاه ایمن ز شاه

دگر هر که یازد به چیز کسان

بُود چشم ما سوی آن کس رسان (ب 3771-377، ج 9)

چشم روشن کردن: شادمان کردن، خوشحال نمودن

به فرمان ما چشم روشن کنید

خرد را به تن بر چو جوشن کنید (ب14، ج 7)

خاک بر سر بیختن (ریختن): عزاداری کردن

همه خاک بر سر همی بیختند

زمزگان همی خون دل ریختند (ب1817، ج 7)

خاک پای کسی بودن: مطیع و فرمان بردار بودن

همه سرپه سر خاک پای توایم

به دانش همه رهنمای توایم (ب73، ج 7)

خون دل: رنج و اندوه و غصه‌ی بسیار

چنان بچه‌ی شیر بودی درست

که از خون دل دایگانش بشت (ب2331، ج 7)

در مشت داشتن: در اختیار داشتن

چو او سی و شش پادشاه را بکشت

نگر تا چه دارد زگیتی به مشت (ب1901، ج 7)

دست نسیستن: دست کشیدن و قطع امید کردن

بدین دار چشم و بدان دار گوش

که اوی است دارنده‌ی جان و هوش

هر آن پادشاه کو جز این راه جست

ز نیکیش باید دل و دست شست (ب637-638، ج 7)

دل کسی را شکستن: او را بسیار رنجاندن، آزرده، ناامید و ناکام کردن

به جای کسی گر تو نیکی کنی

مزن برسرش تا دلش نشکنی (ب9، ج 8)

دریک چشم بر هم زدن: در کوتاهترین زمان، یک لحظه، یک آن

چو نامه بدین گونه باشد بدوی

چو من دشمن و لشکری جنگ جوی

نمانم که بر هم زند نیز چشم

نگویم سخن پیش او جز به خشم (ب72-71، ج 7)

دورو: آن که ظاهر و باطن او تفاوت دارد، منافق

همه مرزِ هیتال آهرمَند

دورویند و این مرز را دشمنند (ب1844، ج 8)

رخت بستن: بار سفر بستن و رفتن، کوچ کردن

سپارم تو را پادشاهی و تخت

چو بهتر شوی ما ببندیم رخت (ب335، ج 6)

روز برگشتن: بدبخت و تیره روز شدن

فراوان ز ایرانیان کشته شد

جهان گیر را روز برگشته شد (ب176، ج 6)

زبان نگاه داشتن: خاموشی گزیدن

بدیشان چنین گفت هر کاو ز راه

بگردد، ندارد زبان را نگاه

به خوبی مر او را به راه آورید

کزین بگذرد بند و چاه آورید (ب3125-3126، ج 9)

سبک سر: ابله، نادان

شکیبایی از مهر نامی تر است

سبک سر بُود هر که او کهتر است (ب1796، ج 7)

سخن به روی گفتن: بی پروا و بی پرده سخن گفتن

نباید سخن هیچ گفتن به روی

چه روی آید اندر زنی چاره جوی (ب567، ج 9)

سر افکنده: شرمسار، خجل

کسی کو جوان بود تاجی به دست

بَرِ قیصر آمد سرافکنده پست (ب1713، ج 7)

سر خاراندن: تعلل ورزیدن، بهانه و توقف نمودن، فرصت را از دست دادن

بشد پیشِ خاتون، دوان، کدخدای

که دانا پزشکی نو آمد به جای

بدو گفت شادان زی و نوش خور

بیارش مخار اندرین کار سر (ب2547-2548، ج 9)

شادکامی دشمن: خواری و نگون بختی آن کس

جهان جوی اگر کشته گردد به نام

به از زنده، دشمن بدو شادکام (ب3185، ج 8)

فروختن جان: مردن و خویشتن را به کشتن دادن

وگر هیچ درویش خسپد به بیم

همی جان فروشی به زرّ و به سیم (ب335، ج 7)

کسی را سپر کردن: او را مانع و حایل در برابر خطر کردن

سپر کن کیان را همه پیش بوم

چو خواهی که لشکر نیاید به روم (ب1739، ج 7)

گردن کشیدن: سرپیچی کردن، نافرمانی کردن

کنون خواب را پاسخ آمد پدید

ز ما بخت گردن بخواد کشید (ب371، ج9)

گرم و سرد از گیتی دیدن: تجربه اندوختن، محنت و راحت روزگار دیدن

اگر خود نزادی خردمند مرد

ندیدی ز گیتی چنین گرم و سرد (ب23، ج7)

لب گزیدن: اظهار تأسّف نمودن، افسوس و ندامت بردن

از آن شاه ایران فراوان ژکید

برآشفت، وز روزبه لب گزید (ب1240، ج7)

لب به انگشت بر زدن: سکوت احترام آمیز داشتن

به شبگیر نزدیک خاقان شدی

دولب را به انگشت خود برزدی

بر آن سان که کهتر کند آفرین

بر آن نام بردار سالارچین (ب2217-2216، ج9)

موشکافتن: دقّت بسیار داشتن در کارها

همی موشکافی به پیکان تیر

همی آب گردد ز داد توشیر (ب680، ج7)

یک مشت: تعداد یا مقداری اندک و بی اهمّیت

که گفتید ما را ز کسرا چه باک

چه ایران بر ما چه یک مشت خاک (ب338، ج8)

علاوه بر این به نظر می‌رسد برخی از کنایاتی که در شاهنامه به کار رفته مخصوص این

اثر عظیم است که در دیگر آثار منظوم و منثور حماسی نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد که به

یکی بانگ بر زد به آن کس که گفت

که با دخمه‌ی تنگ باشی دجفت (ب 1622-1621، ج 8)

خامه کردن از خنجر: سریع و تند نامه نوشتن

به خاقان چینی یکی نامه کرد

تو گفתי که از خنجرش خامه کرد (ب 2397، ج 9)

دُژ آگاه: دُژ خیم

دگر شب، چو برزد سر از کوه ماه

به زندان، دُژ آگاه کردش تباه (ب 222، ج 8)

دست کش: نجیب و اصیل

چو بهرام برخاست از خوابِ خوش

بشد نزد آن باره‌ی دست کش (ب 1271، ج 7)

دشتِ سواران نیزه گزار: سرزمین اعراب

از این پس بیاید یکی نامدار

زدشتِ سوارانِ نیزه گزار (ب 179، ج 7)

دهقان: ایرانی

چو این داستان بشنوی یادگیر

ز گفتار گوینده دهقان پیر (ب 1566، ج 8)

رمه شدن: گرد آمدن

بزرگان و اختر شناسان همه

تو گویی به هندوستان شد رمه (ب 430، ج 7)

روز ننگ و نبرد: روز جنگ، روز کوشش

به دستور گفت ای جهان دیده مرد

فراز آمد آن روز ننگ و نبرد (ب725، ج 9)
روی سندان کردن: به درشتی و سختی رفتار کردن
 بفرمود تا روی سندان کنند

به داننده بر کاخ زندان کنند (ب3499، ج 8)
عنان از رکیب ندیدن: به تندی اسب تاختن
 من اسب آن گزینم که اندر نشیب

بتازم، نبینم عنان از رکیب (ب132، ج 7)
فرو ریختن سلیح سواران: درماندن در نبرد و شکست آوردن
 کجا گفت کز بنده بگریختی

سلیح سواران، فرو ریختی (ب1714، ج 9)
کوس بر پیل بستن: آماده‌ی پیکار شدن
 همه کوس بستند بر پشت پیل

زمین شد به کردار دریای نیل (ب1612، ج 9)
گران شدن رکیب: تاختن
 رکیبش گران شد؛ سبک شد عنان

به گردن برآورد رخشان سنان (ب298، ج 7)
گرز پرخاش دیده: گزری که در میدان‌های جنگ به کار برده شده
 سپه را بیاراست و خود برنشست

یکی گرز پرخاش دیده به دست (ب797، ج 8)
مرز دهقان: ایران زمین
 کنون، داغ دل، نزد خاقان شویم

ز تازی سوی مرز دهقان شویم (ب309، ج 9)

ننگ و نبرد: جنگ و پیکار

دگر گفت کاندر خردمند مرد

هنر چیست هنگامِ ننگ و نبرد (ب.1151، ج 8)

نیکی دهش: خداوند

تو ناپاکی و دشمن ایزدی

نبینی، زنیکی دهش، جز بدی (ب.285، ج 9)

یادگیر: دانا و با تجربه

سکندر چو بشنید از یادگیر

بفرمود تا پیش او شد دبیر (ب.688، ج 7)

نتیجه:

همه‌ی ما هنگامی که از اهمّیت شاهنامه سخن به میان می‌آید، در این نظر اتفاق داریم که شاهنامه یکی از مفاخر ما و تجلّی روح ملی ایران است، اما نباید تصور کرد که همه‌ی ارزش و اهمّیت شاهنامه تنها به علّت موضوع آن است که حماسه‌ی ملی است؛ بلکه باید دانست که وسعت خیال فردوسی و عمق اندیشه‌های او و قدرت او در هنر شاعری، چیره دستی او در دقایق داستان سرایی، توانایی او در آفرینش معانی لطیف در زمینه‌های گوناگون از حکمت و اخلاق و تغزل و وصف طبیعت، او را بزرگترین شاعر کرده است. علاوه بر این فردوسی در شاهنامه تصویر را وسیله ای قرار می‌دهد برای القای حالت‌ها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت و زندگی. از این روی تنوع تصاویر شاهنامه، در صور گوناگون خیال، جلوه گر می‌شود. یکی از این صورت‌های خیال کنایه است که از دیر باز اهل ادب و منتقدان به اهمّیت آن در اسلوب بیان توجه داشته‌اند و از زمینه‌های غنای زبان فارسی شکل‌گیری و تکثر تعبیراتی است که در معنی غیر حقیقی خود به کار می‌رود.

16.-----، (1386).-----،

جلد هشتم.

17.-----، (1387).-----،

جلد نهم.

18. معین، محمد. (1376)، فرهنگ فارسی، تهران انتشارات امیرکبیر، 6جلدی.

19. همایی، جلال الدین. (1378)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: نشر هما.

Archive of SID